

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال چهارم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲

ص ۱۳۴-۱۲۱

مقایسه دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی و فخر رازی درباره شفاعت و بررسی و نقد آنها بر اساس روایات

پروین نبیان* زهرا حمزه زاده**

چکیده

همه مسلمانان شفاعت پیامبر(ص) را قبول داشته، ولی در مورد نحوه تأثیر آن اختلاف کرده‌اند. قاضی عبد الجبار بر این باور است که دایره شفاعت پیامبر(ص) تنها در ترفیع درجه اهل بهشت است و گناهکاران را مشمول شفاعت نمی‌داند. در مقابل، فخر رازی بر این باور است که شفاعت پیامبر(ص) به این معنی است که مانع ورود مستحقین عذاب به دوزخ می‌شود و آنها که وارد دوزخ شده و مبتلای به عذابند، در پرتو شفاعت پیامبر(ص) از آتش دوزخ خارج و وارد بهشت خواهند شد. عبدالجبار برای اثبات مدّعی خود مبنی بر این که شفاعت ترفیع درجه است، به دلایل عقلی و نقلی تمسک بسته است که البته، عمده دلایل او استناد به آیات قرآن است. عبدالجبار (و معتزله) که به تاویل آیات و ترک ظواهر آیات متهم است، در مسأله شفاعت نیز همین راه را پیموده است. فخر رازی در تفسیر کبیر خود به آن دلایل اشاره کرده‌است و به آنها پاسخ‌هایی متناسب با مشرب کلامی خویش (اشعری) داده و ادعا کرده است که شفاعت از آن همه گناهکاران مسلمان است. بدین ترتیب، موضع تند فخر رازی را باید موضعی افراطی در مقابل موضع تفریطی عبدالجبار به حساب آورد. در این مقاله، ضمن بررسی هر یک از این دو نوع اندیشه کوشش می‌شود با توجه به آیات قرآن و روایات تفسیر کننده آن آیات، اشکالات و ایرادات آن بیان گردد.

واژه های کلیدی

شفاعت، قاضی عبدالجبار، فخر رازی، ترفیع درجه، اسقاط عذاب.

مقدمه

شفع در ادبیات و زبان عربی معمولاً به معنای زوج و در برابر فرد به کار می‌رود (عبدالقادر، ۱۴۱۴، ج ۲: ۳۱۱). و در برخی منابع دو معنا برای واژه شفاعت بیان شده است و ظاهراً به معنای دوم آن که با معنای اصطلاحی شفاعت مناسبت بیشتری دارد، کمتر عنایت شده است. این معانی عبارتند از: ۱- دو تا کردن یک شیء با افزودن همانند آن شیء به آن؛ ۲- خواستن از کسی که به فرد دیگری کمک کند. چنانکه ملاحظه می‌شود، در معنای دوم، طلب و درخواست کمک از غیر در لغت شفاعت اخذ شده است. در برخی از کتاب‌ها نیز کلمه تشفع به معنای طلب کردن آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۱۸۳). راغب اصفهانی می‌گوید: «شفع عبارت است از ضمیمه شدن چیزی به همانند خودش و شفاعت نیز منضم شدن به دیگری (شفیع) است، در حالی که شفیع او را یاری کند و او نیز از شفیع درخواست نماید. بیشتر استعمال شفاعت آنجاست که حرمت مقام بالاتر به کسی که پایین تر است، ضمیمه شود و شفاعت در قیامت نیز از همین موارد است» (راغب، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۶۳).

سبحانی می‌گوید: شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران از نظر شیعه این است که عزیزان الهی روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند (البته به اذن خدا و تحت ضوابط خاصی که جنبه کلی دارد، نه فردی)، می‌توانند برای مجرمان و گنهکاران وساطت کنند. به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیای خداست با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن، پیوند معنوی خود با خدا و پیوند روحی خویش را با اولیای خدا قطع نکرده‌اند و این ضابطه پیوسته باید محفوظ باشد. به یک معنی

شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا و به صورت یک امر قانونی، استمداد و مدد می‌طلبد، البته، مددخواه از نظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد و امکان تبدیل او به یک انسان پاک، از میان برود (سبحانی، ۱۳۸۳، ج ۸: ۱۷۲).

از زمان پیامبر گرامی (ص) تا کنون مسلمانان در شفاعت خواستن از شافعان راستین بوده‌است و پیوسته از آنان در حال حیات و ممات درخواست شفاعت می‌کرده‌اند و چنین درخواستی را هیچ یک از دانشمندان اسلامی، با هیچ یک از مبانی و اصول اسلامی مخالف ندانسته‌اند (همان: ۱۷۴).

قاضی عبدالجبار نیز اصل شفاعت را پذیرفته، ولی در تفسیر آن با دیگر علمای اسلام مخالفت ورزیده و معتقد است که شفاعت مربوط به افراد مطیع و نیکوکار است، نه گنهکار و نتیجه شفاعت افزایش درجه و پاداش نیکوکاران است، نه نجات گنهکاران. در این مقاله، در پی پاسخ به این سؤال‌ها هستیم که:

- ۱- چرا قاضی عبدالجبار (و به پیروی او بقیه معتزله) شفاعت را مخصوص مؤمنان مستحق ثواب می‌داند و این دیدگاه بر چه اصولی استوار است؟
- ۲- دلایل عقلی و نقلی عبدالجبار در اثبات شفاعت چیست؟
- ۳- فخر رازی در نقد دلایل او چه پاسخ‌هایی داده است؟
- ۴- دلایل فخر رازی در اثبات شفاعت چیست؟
- ۵- اشکالات دیدگاه فخر رازی چیست؟

دیدگاه قاضی عبدالجبار پیرامون شفاعت

عبدالجبار نظر معتزله پیرامون شفاعت را در کتاب شرح الاصول الخمسه آورده است. به گفته وی در میان امت خلافتی نیست که پیامبر(ص) برای امت شفاعت می‌کنند، ولی اختلاف در این است که برای چه کسانی شفاعت می‌کنند. قاضی عبدالجبار آن را مخصوص مؤمنانی می‌داند که توبه کرده‌اند. او می‌گوید، شفاعت به معنی درخواست لطف و تفضل برای دیگری یا درخواست رفع و زیان و آسیب از اوست و در حق مرتکب کبیره‌ای که توبه نکرده باشد، هیچ شفاعتی سبب آمرزش نمی‌شود. به گفته وی، پیغمبر(ص) برای امت شفاعت می‌کند، ولی هرگز از مرتکب کبیره شفاعت نخواهد کرد؛ چه این عمل از کرامت او می‌کاهد، زیرا بنابر اصل حسن و قبح عقلی پاداش دادن به کسی که شایسته آن نیست، قبیح است. قاضی عبدالجبار از قول مرجئه حدیثی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه حضرت محمد(ص) فرموده است: شفاعت من برای مرتکبان گناهان بزرگ امت است. عبدالجبار می‌گوید که حتی اگر این حدیث صحیح باشد، تنها به حالت خاصی ارتباط پیدا می‌کند، نه به همه گناهکاران امت و آن حالت خاص مربوط به گناهکاری است که توبه کرده باشد، مرجئه در جواب می‌گویند: اگر توبه کرده باشد پس فایده شفاعت چیست؟ عبدالجبار می‌گوید که آن شخص با گناه کردن همه پاداش‌هایی را که مستحق آنها بوده، از دست داده است و فایده شفاعت این است که همه پاداش‌هایی که در برابر کارهای نیک شایستگی دریافت آنها را داشته، به او باز پس داده خواهد شد (عبدالجبار، ۱۴۰۸ق: ۶۹۱).

عبدالجبار ضمن بیان نظر ابوالهذیل مبنی بر این که شفاعت مخصوص مرتکبان گناهان صغیره است، این نظر را هم رد می‌کند و می‌گوید که طاعت‌ها گناهان کوچک را پاک می‌کند و این گونه گناهان نیازی به شفاعت ندارد (همان: ۶۳۲).

این دیدگاه یعنی اختصاص شفاعت به مؤمنان غیر فاسق بر چند اصل استوار است:

۱- مؤمن با انجام دادن گناه کبیره از دایره ایمان خارج و فاسق می‌شود. قاضی عبدالجبار می‌گوید: مؤمن در اصطلاح قرآن، کسی است که شایسته مدح و تعظیم باشد؛ همچنانکه لفظ مسلم این گونه است و ناگفته پیداست که مرتکب کبیره شایسته هیچ نوع ستایش و بزرگداشت نیست (همان: ۷۰۳).

شایان ذکر است که در اواخر نیمه نخست قرن اول در مورد مرتکب گناه کبیره سه نظریه مطرح شد: الف- مرتکب کبیره کافر است.

ب- مرتکب کبیره مؤمن فاسق است.

ج- مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در مقامی میان این دو است.

نظریه نخست را خوارج برگزیدند؛ زیرا عمل را جزء ایمان می‌دانند و هر کس واجبی را ترک کند و حرامی را مرتکب گردد، از جرگه مؤمنان بیرون رفته، در شمار کافران قرار می‌گیرد.

نظریه دوم، نظر معروف میان فقها، محدثان و متکلمان فرق اسلامی است که ارتکاب گناه کبیره را مایه خروج از ایمان ندانسته، مرتکب آن را مؤمن فاسق می‌خوانند.

نظریه سوم از معتزله است؛ آنان می‌گویند، چنین فردی نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در حد وسطی

قرار می‌گیرد و از آن به منزله بین‌المنزلتین تعبیر می‌کنند.

با توجه به این اصل، عبدالجبار بیان می‌کند که مرتکب کبیره فاسق است و لفظ مؤمن بر او اطلاق نمی‌گردد و در نتیجه مشمول شفاعت نیز نمی‌شود.

شیخ مفید در این خصوص بیان می‌دارد: امامیه و اشاعره معتقدند که جاودانگی در آتش از ویژگی‌های کافران است و گنهکاران مسلمان جز در موارد انگشت شمار پس از مدتی از آتش خارج شده، روانه بهشت می‌شوند، درحالی که معتزله جاودانگی در آتش را گسترش داده و میان کافر و مسلمان مرتکب کبیره که موفق به توبه نشده فرقی قائل نشده‌اند و معتقدند که فاسق هر چند مسلمان باشد، از کسانی است که خدا و پیامبر (ص) را نافرمانی کرده است و به حکم آیه: (وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ) باید در آتش مغلل باشد (مفید، ۱۴۱۴: ۱۱۴).

۲ - خداوند به این افراد وعید (وعده عقاب) داده است و آنان که بدون توبه از دنیا رفته‌اند، باید به جزای اعمال خود برسند، زیرا تخلف از وعید برای خداوند جایز نیست و اگر تخلف کند، دروغ گفته است. (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۱۲۵).

سبحانی می‌گوید: معتزله عمل به وعید را امری الزامی تلقی کرده‌اند و به دنبال این لغزش، لغزش‌های دیگری آغاز شد، از جمله: ۱- ممنوعیت عفو از گناهان؛ ۲- جاودانگی گنهکار در آتش؛ ۳- تعلق شفاعت به تائبان نه به گناهکاران (سبحانی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۵).

دلایل قاضی عبدالجبار در تفسیر شفاعت

قاضی عبدالجبار برای اثبات مدعای خود مبنی بر این که شفاعت از آن مؤمنان با عمل است، نه از آن مرتکبان کبائر، به دلایل نقلی و عقلی تمسک جسته است.

الف) دلایل عقلی

۱) عمده دلیل عقلی او در این باب، قبیح بودن عقلی تخلف وعید خلود در جهنم به مرتکب کبیره است. او در این ارتباط می‌گوید: شفاعت کردن کسانی که در حال فسق و پیش از آن که توبه کنند، از دنیا رفته‌اند، مانند شفاعت کردن کسی است که فرزند کسی را کشته و در کمین است که دیگری را نیز بکشد. اگر شفاعت درباره چنین انسانی قبیح است، درباره انسانی که به خاطر مرگ نمی‌تواند به عصیان خود ادامه بدهد نیز قبیح است (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۶۸۹).

اما پاسخی که به این دلیل می‌توان داد این است که:

قاضی از یک مثال به جای استدلال استفاده نموده است که نوعی تمثیل و حداکثر استدلالی خطابی است، زیرا مثال او از جنبه‌های عاطفی انسان‌ها استفاده کرده است و گویی ایشان از طریق تحریک عواطف می‌خواهد طرف مقابل خود را قانع کند؛ خواه استدلال او صحیح باشد یا نباشد، او از نکته خاصی در مورد شفاعت غفلت کرده است و آن این که، شفاعتی که قرآن از آن خبر می‌دهد، کاملاً محدود و مشروط است و شرط مهم آن قطع نشدن رابطه ایمانی گنهکار با خدا و اولیای او و پیوند روحی او با شفیع است. در چنین شرایطی مشمول شفاعت شافعان می‌گردد، ولی اگر پیوند خود را با خدا و شفیع قطع کرده باشد، قطعاً از شفاعت محروم خواهد بود.

دلایل معتزلیان و از جمله دلایل عبدالجبار به دلایلی استناد کرده‌اند که توسط معتزلیان و عبدالجبار رد شده است، از جمله این که:

۱- انسان مؤمن مستغنی از شفاعت است؛ لذا شفاعت لغو است. فلسفه وجودی شفاعت این است که کسی که به جهنم می‌رود را نجات دهد. اگر مخصوص مؤمنان باشد، شفاعت فایده‌ای ندارد (ملاحمی خوارزمی، ۱۳۸۶: ۴۷۲).

قاضی عبدالجبار در پاسخ بیان می‌کند: شفاعت برای مؤمنان هم در دنیا و هم در آخرت بیشترین فایده را دارد. در دنیا ترغیب و تشویق به نیکی است و فضلی است که در دنیا انسان را به خوبی‌ها دعوت می‌کند و در آخرت نیز فایده دارد، درست است که مؤمن به بهشت می‌رود، ولی درجات بهشت متفاوت است (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۶۹۱).

۲- اساساً شفاعت برای رفع نقص و کمک برای اسقاط ضرر است. کمک را کسی می‌گیرد که عیب و نقص دارد. برای همین، شفاعت اعم از مؤمن و کافر و اعم از گناه و اطاعت است (ملاحمی خوارزمی، ۱۳۸۶: ۶۹۱).

به تعبیر راغب، هنگامی که کسی به غیر خود منضم شده و او را کمک می‌کند شفع یا شفیع او می‌شود (راغب، ۱۳۷۳: ۲۶۳).

قاضی عبدالجبار با اشاره به این معنای لغوی می‌گوید، شفع در لغت به معنی جفت است در برابر وتر، یعنی ضمیمه کردن و معنا ندارد شخص نبی اکرم (ص) خودش یا لطفش را ضمیمه گناه کند و معقول نیست که ایشان از گناهکار شفاعت کنند (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۶۸۹).

سبحانی می‌گوید: مثالی که عبدالجبار می‌زند، می‌تواند بیانگر حال گنهکاری باشد که تمام پل‌های پشت سر خود را خراب و هر نوع شایستگی را از خود سلب کرده است. قبح شفاعت در این مورد گواه بر قبح آن در دیگر موارد نخواهد بود. در واقع، در مورد شخصی که فرزند کسی را کشته، عفو و بخشش از جانب پدر مقتول در شرایطی نیکو و پسندیده است، اما اگر همین شخص در صدد کشتن پدر و دیگران است و روح طغیانگر و معصیت‌کار پیدا کرده باشد، عفو و بخشش در مورد او درست نخواهد بود، زیرا باعث تزییع حقوق دیگران و هرج و مرج در جامعه می‌شود (سبحانی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۸۷).

۲- دلیل دیگری که قاضی عبدالجبار در این زمینه به آن استناد می‌کند، این است که عقلاً شفاعت فضل و عنایت الهی است به انسان‌هایی که از او اطاعت کرده‌اند؛ یعنی نوعی تفضل است و تفضل الهی تنها شامل مؤمنان می‌گردد (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۶۸۹).

در پاسخ باید گفت: با توجه به این که شفاعت مورد قبول شیعه - همچنانکه بیان شد - دارای شرط مهم حفظ پیوند روحی با شفیع است و حفظ این پیوند روحی بزرگترین طاعت حق است، می‌توان گفت: چنین گناهکاری که نه از روی علم و عمد، بلکه از روی غفلت و یا ضعف مرتکب گناه کبیره‌ای گشته است، شایستگی شمول تفضل الهی را واجد می‌شود.

دلایل مخالفان و پاسخ‌های قاضی عبدالجبار در رد آنها:

اما کسانی که شفاعت را اعم از طاعت و عصیان یا جلب منفعت و دفع مضرت معنا کرده‌اند، در مقابل

ب) دلایل نقلی قاضی عبدالجبار و ردّ فخر رازی بر آنها:

همان‌طور که گفته شد، معتزله و از جمله عبدالجبار نمی‌پذیرند که تاثیر شفاعت در اسقاط عقاب باشد و شبهاتی بر این مسأله وارد کرده‌اند و بیشتر دلایل خود را به آیات قرآن و تفسیر خاصی که خود از آن دارند استناد داده‌اند، فخر رازی نیز به شبهات آنان پاسخ داده است؛ از جمله اینکه:

۱- خداوند می‌فرماید: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (بقره / ۴۸).

«و بترسید از روزی که کسی برای کسی در چیزی سودمند نباشد و شفاعتی از او پذیرفته نشود و هیچ عوضی هم از او پذیرفته نیاید و به ایشان یاری هم نشود».

قاضی عبدالجبار به اطلاق آیه برای شامل شدن فاسق (مؤمن مرتکب کبیره) استدلال می‌کند و می‌گوید: آیه دلالت بر این دارد که مستحق عذاب را پیامبر(ص) شفاعت نمی‌کند و او را یاری نمی‌کند، زیرا تخصیصی در آن نیست، پس نمی‌توان آن را صرفاً به کافران اختصاص داد (عبدالجبار، ۱۲۸۶ ق: ۱ : ۹۰-۹۱).

فخر رازی در پاسخ به این دلیل بیان می‌کند که عبدالجبار و معتزلیان معتقدند که آیه فوق از سه جهت دلالت بر نفی شفاعت در اسقاط کیفر می‌کند:

الف- اگر شفاعت در اسقاط عذاب مؤثر باشد، البته، نفسی از نفس دیگر نیابت می‌توانست بکند، در حالی که خداوند آن را نفی کرده و فرموده است: «لَا تُجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ»؛ یعنی اگر شفاعت در اسقاط کیفر از صاحبان کبیره مؤثر باشد، شفیع با شفاعتش به

کار دیگران خواهد آمد و به حال آنان نافع خواهد بود، در حالی که آیه آن را انکار می‌کند. بنابراین، شفاعت به معنای اسقاط کیفر نیست، بلکه فقط به معنای ترفیع درجه است.

ب- شفاعت در آیه به صورت نکره آمده و نکره در سیاق نفی، مفید عموم است. بدین صورت، معنی آیه انواع شفاعت را خواه به معنای ترفیع درجه و خواه اسقاط کیفر نفی نموده است.

ج- عبارت «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» می‌گوید: برای ایشان یاریگری نخواهد بود. چنانکه حضرت محمد(ص) شفیع گناهکاران باشد، به معنای یاری رساندن به آنان است و این آن چیزی است که قرآن نفی کرده، پس شفاعت پیامبر(ص) برای اصحاب کبائر مؤثر نخواهد بود.

فخر رازی در پاسخ به ادعای قاضی عبدالجبار در خصوص آیه مورد نظر بیان می‌کند که از دو جهت می‌توان به این استدلال پاسخ داد:

الف- آیه با توجه به آیات قبل در باره قوم یهود است و شفاعت مورد نظر آنها را نفی می‌کند، زیرا یهود معتقد بودند که فرزندان پیامبرند و هر گناهی انجام دهند، پیامبر آنان را شفاعت می‌کند.

ب- ظاهر آیه تمام شفاعت‌ها را نفی می‌کند و حال آن که شما تاثیر آن را در طلب زیادت منافع برای اهل طاعت تخصیص می‌دهید. چه اشکال دارد که ما نیز تاثیر آن را نسبت به صاحب کبیره تخصیص دهیم، زیرا ترجیحی بین این دو نیست (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۶).

۲- خداوند می‌فرماید: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ مُطَاعٍ» (غافر / ۱۸) «برای ستمکاران دوستی

وجود ندارد و شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود».

قاضی عبدالجبار با استناد به این آیه استدلال می‌کند که آیه وجود شفیع برای ظالم را نفی کرده است و صاحب کبیره، فاسق ظالم است، زیرا به خود ظلم کرده است. لذا طبق آیه مشمول شفاعت نبی(ص) نمی‌گردد، زیرا شفاعت جز برای مؤمنان نیست و آن هم برای تحصیل تفضّل و ترفیع درجه است (عبدالجبار، ۱۲۸۶، ج ۲: ۶).

فخر رازی پاسخی که به استدلال قاضی عبدالجبار داده، این است که این آیه به استناد آیه (۳۵ غافر) «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ...» درباره شخص کافر نازل شده است و مسلمین بر نفی شفاعت برای کافران اتفاق نظر دارند. علاوه بر این، آیه شفیع بطاع را نفی کرده است؛ یعنی شفיעی که اطاعتش بر خداوند واجب باشد و اما شفیع مجاب؛ یعنی شفיעی که خداوند از سر لطف و محبت شفاعت او را می‌پذیرد و در حقیقت، در حوزه اراده و اذن الهی است، نفی نشده است (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۶).

۳ - خداوند می‌فرماید: «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (بقره/ ۲۷۰) «المان هیچ گونه یاری و کمکی ندارند». قاضی عبدالجبار می‌گوید: اگر پیامبر(ص) فاسقان را شفاعت کند، به واسطه شفاعتش ناصر خواهد بود که با ظاهر آیه در تضاد است (ملاحمی خوارزمی، ۱۳۸۶: ۴۶۹).

فخر رازی در پاسخ به ادعای قاضی عبدالجبار بیان می‌کند همان‌طور که خداوند در آیه (۴۸ بقره) بین شفیع و ناصر تفاوت گذاشته، در عرف نیز بین این دو تفاوت است بنابراین، نفی ناصر مستلزم نفی شفیع نیست (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۷).

۴ - خداوند می‌فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (انبیا آیه ۲۸) «فرشتگان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر این که بدانند خداوند از او خشنود است».

عبدالجبار می‌گوید: خداوند می‌فرماید: ملائکه کسی را شفاعت نمی‌کنند، مگر کسانی که مورد رضای الهی باشند و فاسق به خاطر فسقش مورد رضای الهی نیست. بنابراین، شفاعت ملائکه و به تبع، پیامبران در حق فاسق سودی ندارد، زیرا بین شفاعت ملائکه و پیامبران تفاوتی نیست (عبدالجبار، ۱۲۸۶، ج ۲: ۴۶۹).

فخر رازی در پاسخ به این ادعای عبدالجبار پیرامون آیه مورد نظر بیان می‌کند که در این آیه رضایت مربوط به اصل اعتقاد به توحید است؛ در مقابل اعتقاد به کفر و شرک که اصلاً مورد رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد و فاسق هم هر چند به خاطر فسقش مورد رضای الهی نیست، اما از جهت ایمان مورد رضای الهی است. بنابراین، شفاعت شامل حال او می‌شود (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۶۰).

در ارتباط با این آیه امام صادق(ع) در رساله‌ای که برای اصحاب خود نوشتند، می‌فرماید: بدانید که هیچ‌کس برای شما سود ندارد، نه فرشته مقرب نزد خدا و نه پیامبر مرسل او و نه افراد دیگر، پس هر کسی دوست دارد که شفاعت کنندگان بر او سودمند باشد پس از خدا بخواهد که از او راضی باشد (بحارالانوار، ۱۴۰۳، ج ۸: ۵۶).

از امام هشتم(ع) پرسیدند که معنای این آیه «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (الانبیاء/ ۲۸) چیست؟

هم نیست، زیرا اگر خبر متواتر بود، اختلافی نبود (عبدالجبار، ۱۲۸۶، ج ۱: ۳۵۲).

فخر رازی در پاسخ به این استدلال بیان می‌کند که بهتر است استنادها در این آیات را به شفیع برگردانیم. در آن صورت معنی آیات این می‌شود که، آن کسانی می‌توانند شفاعت کنند که خداوند به آنان اذن داده باشد (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۸).

۶ - خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» (زمر / ۱۹) «آیا کسی که وعده عذاب خدا بر او محقق و حتمی است، تو می‌توانی از آن آتش برهانی؟»

قاضی عبدالجبار می‌گوید: فاسق (مرتکب کبیره) یکی از کسانی است که عذاب بر آنها حتمی شده است، لذا پیامبر اکرم (ص) نمی‌تواند او را به وسیله شفاعت از آتش خارج کند (عبدالجبار، ۱۲۸۶، ج ۲: ۳۹۲).

فخر رازی در پاسخ به این استدلال بیان می‌کند که حتمیت عذاب صرفاً از آن کفار و مشرکان باشد و دلالت بر این نمی‌کند که حتمیت عذاب برای مؤمنان باشد؛ گرچه مرتکب کبیره هم شده باشند.

قاضی علاوه بر این آیات به آیات حج/۷۱، هود/۲۰، آل عمران/۱۹۲، نساء/۱۲۳، بقره/۲۵۴ و مدثر/۴۸ نیز استناد کرده است.

فخر رازی در تفسیر کبیر و در کتاب/ربعین به شبهات معتزله پاسخ می‌دهد و پس از بیان آنها اظهار می‌دارد که پاسخ تمام شبهات یکسان است و آن اینکه دلایل شما شفاعت را در مورد همه اشخاص و در همه زمان‌ها نفی می‌کند، چون اگر چنین نباشد، پس نزاعی بین ما و شما نیست و دلایل ما اثبات شفاعت را در حق بعضی از اشخاص و بعضی از

فرمودند: معنایش این است شفاعت نمی‌کنند جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد. (صدوق، ۱۳۸۹: ۵).

پس از این احادیث به دست می‌آید که مشرک و کافر، دین مورد پسند خدا را ندارند و مورد شفاعت واقع نمی‌شوند و باید توجه داشت که کفر شامل کفر و دشمنی با رسول اکرم (ص) و اهل بیت او نیز می‌گردد که مورد رضایت خدا نیست و انسان را از شفاعت محروم می‌کند.

۵- خداوند می‌فرماید:

الف) «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس / ۳) «به تدبیر کار جهان پرداخت؛ هیچ شفاعت کننده‌ای جز به اذن او وجود ندارد».

ب) «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره/۲۵۵) «بدون اجازه او کسی حق شفاعت ندارد».

ج) «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (نبا / ۳۸) «سخن نگویند، مگر کسی که خدای بخشاینده او را اذن و فرمان دهد و او سخن راست گوید».

قاضی عبدالجبار در خصوص آیات مورد نظر می‌گوید: این آیات شفاعت را نسبت به کسانی که خداوند درباره آنان اذن نداده‌اند، مردود شمرده است و پیداست که خداوند درباره کسانی که مرتکب کبیره شده‌اند، اذن شفاعت نداده است، زیرا چنین اذنی به لحاظ عقلی و نقلی اثبات نشده است، اما عقلی نیست، چون در این گونه مسائل جایی برای اظهار نظر عقل نیست. نقلی نیز نیست، زیرا نقل یا متواتر است یا واحد. نقل واحد یقین آور و قابل اعتماد نیست و در مسائل علمی جایگاهی ندارد. خبر متواتر

شفاعت محمد به طریق اولی محقق می‌شود (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۹).

۲- خداوند می‌فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم / ۸۷).

«آنها هرگز مالک شفاعت در آنجا نیستند؛ فقط کسانی شفاعت می‌شوند که در نزد خداوند عهدی و پیمانی دارند».

فخر رازی می‌گوید: این آیه به استناد ذیل آیه دلالت می‌کند بر حصول شفاعت در حق اصحاب کبائر، زیرا تقریر آیه چنین است: می‌فرماید: شفاعت نمی‌شود، مگر کسی که در نزد خداوند صاحب عهد و پیمانی باشد و صاحب کبیره در صورت اعتقادش به اسلام و وحدانیت خدا در نزد خدا صاحب عهد است (همان: ۵۹).

اما طبق احادیث اهل سنت و شیعه این عهد و پیمان منحصر به اسلام و اعتقاد ذهنی و زبانی به توحید نیست، بلکه فرد علاوه بر اعتقاد به خدا باید پیوند روحی خود را با محبوبان درگاه حق؛ یعنی پیامبر گرامی‌اش (ص) و با اهل بیت ایشان (ع) حفظ کرده باشد تا مشمول شفاعت گردد.

از جمله این احادیث:

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر فرمودند: «هر کس دوست دارد زندگی کند، مانند زندگی کردن من و بمیرد مانند مردن من و در بهشت زندگی کند، پس علی را به عنوان سرپرست بعد از من بپذیرد و همچنین، جانشینانش را بپذیرد و به امامان بعد از من اقتدا کند، که آنان عترت من هستند، از سرشت من خلق شده‌اند و فهم و علم را خداوند به آن داده است و وای بر حال کسانی از امت من که فضل و مقام آنان

اوقات ساقط می‌کند. پس دلایل نفی شفاعت عام است و دلایل ثبوت شفاعت خاص است و خاص بر عام مقدم است. بنابراین، دلایل ما برتر است (رازی، ۱۴۱۰: ۲۵۰).

البته شایان ذکر است که به نظر می‌رسد فخر رازی در بعضی از موارد در تفسیر آیات برداشت‌های شخصی خود را بیان کرده است که در جای خود به نقد دلایل او نیز خواهیم پرداخت.

دلایل فخر رازی برای اثبات شفاعت

فخر رازی برای اثبات شفاعت در دیدگاه خود به آیاتی از قرآن و روایاتی تمسک می‌جوید؛ همچنانکه بعضی از طرفداران دیگر شفاعت نیز همین گونه استدلال می‌کنند.

۱- خداوند می‌فرماید: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (مائده / ۱۱۸).

«اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنها را ببخشی، توانا و حکیم هستی».

فخر رازی با استناد به این آیه می‌گوید: این استغفار از پنج حالت بیرون نیست: یا در حق شخص کافر است یا مسلمان مطیع، یا مؤمن صاحب صغیره یا مؤمن صاحب کبیره بعد از توبه، یا مؤمن صاحب کبیره قبل از توبه، اما در حق کافر نیست، زیرا می‌فرماید: «إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» در حالی که به اتفاق متفکران اسلامی کافر مورد مغفرت قرار نمی‌گیرد، اما در مورد مسلمان مطیع، صاحب صغیره و صاحب کبیره بعد از توبه حتی به اعتقاد معتزلیان نیز عقل عذاب آنان را جایز نمی‌داند. بنابراین، تنها وجه پنجم باقی می‌ماند و مصداق آیه مرتکب کبیره‌ای است که توبه نکرده باشد و چنانکه شفاعت عیسی محقق شود

را منکر شود؛ شفاعت من شامل آنان نخواهد شد» (ابونعیم، ۱۳۵۷ق، ج ۱: ۸۸).

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر فرمودند: «اگر کسی مسلمان است و ویژگی‌های علی بن ابی طالب و فرزندانش را باور نمی‌کند وای بر او! چنین کسی در آخرت هرگز طعم شفاعت مرا نخواهد چشید» (همان: ۸۴).

ابوبصیر از حضرت صادق(ع) درباره این سخن خداوند که آنان مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد آن مهربان عهد و پیمانی دارد (مریم ۸۷) فرمودند: مگر کسی که با ولایت امیر مؤمنان (ع) و امامان پس از او به خداوند نزدیک شود و این همان عهد و پیمان نزد خداوند است (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۵۵). در حدیثی دیگر در مورد ولایت امیر مؤمنان آورده شده:

فضل یسار از حضرت باقر(ع) روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزتمند میان خود و آفریدگانش علی(ع) را برای پیشوایی منصوب کرد. پس هرکس او را بشناسد، مؤمن است و هر کس انکارش کند، کافر و هرکس به او جاهل باشد، گمراه است و آن که به همراه او دیگری را منصوب کند، مشرک و هر کس با ولایت او آید، به بهشت درآید (همان: ۳۶۹).

پس این گونه نیست که در روز قیامت شافعان راستین یزیدها و حجاج‌ها را شفاعت کنند و همه آنان از نورانیت شافعان بهره مند گردند و در کانون وجود آنها جهشی به سوی کمال پیدا شود، بلکه شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که در وجود آنان نقطه قوت و کمالی پیدا می‌شود، نه کسانی

که هیچ نقطه قوت و کمالی ندارند و هرگز نورانیت شافعان وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

به عبارت دیگر، این درست است که شفاعت آن بزرگان تمامی مؤمنان را شامل می‌شود، اما مؤمن کسی نیست که تنها یک اعتقاد ذهنی مبهم به حق تعالی و رسول اکرم(ص) و نهایتاً ظواهر قرآن داشته باشد، بلکه مؤمن حقیقی کسیست که رشته محبت و ولایت محبوبان درگاه الهی و به طور خاص امام زمان خویش را به گردن داشته باشد و مسلم است که چنین انسانی که پیوند محبت با آن بزرگان در دل دارد، اگر هم به غفلت یا ضعف اراده مرتکب گناه شود، هرگز با جسارت و قساوت گناه نمی‌کند و بنابراین، شایستگی مورد شفاعت قرار گرفتن را از دست نخواهد داد.

در این خصوص، جعفر الکناسی از امام صادق(ع) روایتی بیان می‌کند که: از امام جعفر صادق(ع) پرسیدم: کمترین چیزی که عبد به وسیله آن در دایره ایمان قرار می‌گیرد، چیست؟ امام فرمودند: شهادت بدهد به این که جز خدا معبودی نیست و محمد(ص) بنده و رسول اوست و به اطاعت اقرار کند و امام زمان خود را بشناسد. هنگامی که این کار را کرد پس او مؤمن است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶: ۱۶).

۳- خداوند می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» (محمد/۱۹).

«برای گناه خود و مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت کن»

فخر رازی می‌گوید: آیه دلالت دارد بر این که خداوند به حضرت محمد(ص) امر کرد که برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کند به استناد آیه سوم بقره (الذین

این بیان فخر رازی قابل نقد است، او می‌گوید: چون در آیه ذکری از توبه نشده، دلالت دارد که پیامبر(ص) هرگاه برای عاصیان و ظالمان بخشایش طلب کند، خداوند بر ایشان می‌بخشاید، بنابراین، طلب شفاعت پیامبر(ص) در حق صاحب کبیره - چه در دنیا و چه در آخرت - پذیرفته می‌شود، در صورتی که در آیه (فاستغفروالله) اشاره به توبه و استغفار دارد. در واقع، آیه بیان می‌کند که دعای پیامبر(ص) در پذیرش توبه و مغفرت آنان موثر می‌گردد و علت پذیرفته شدن دعای ایشان همان قرب معنوی ایشان به درگاه الهی و شایستگی آنان است که در هر دو جهان محفوظ است؛ یعنی همان طور که دعای پیامبران در این جهان مایه آمرزش گناه است، خداوند طبق این آیه وعده قطعی داده است که اگر آنان در حق افراد ستمکار (که البته پشیمان شده اند) دعا کنند، خداوند را توبه پذیر و رحمان می‌یابند. قطعاً دعای آنان (به عبارت دیگر شفاعت) در سرای دیگر نیز چنین اثری خواهد داشت.

۶- «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر/۷).

«فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گردا گرد عرش هستند و تسبیح و حمد خدا را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند». فخر رازی می‌گوید: صاحب کبیره مؤمن است، بنابراین، جزو کسانی است که ملائکه برای آنان استغفار می‌کنند و استغفار ملائکه همان شفاعت است و چون موضوع در حق ملائکه ثابت شد، در حق پیامبر اکرم(ص) نیز ثابت است و تفاوتی نیست (همان: ۶۲).

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ... (صاحب کبیره مؤمن است، لذا باید پیامبر(ص) برای صاحب کبیره نیز استغفار نماید و بر خداوند است که آنان را مورد بخشایش قرار دهد و اگر خداوند خواسته او را نپذیرد، او را آزار داده است (رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۶۱).

۴- «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا» (نساء/ ۸۶).

«هرگاه به شما سلام و تحیتی گفته شد پس شما آن را با سلام و تحیتی بهتر از آن یا حداقل همانند پاسخ دهید!»

فخر رازی می‌گوید: خداوند در این آیه به مردم امر کرده که هرگاه کسی به شما درودی فرستاد، یا آن را به خود او برگردانید یا با بهتر آن را عوض دهید و بر ما امر کرده است که بر محمد(ص) صلوات بفرستیم (احزاب آیه ۵۶)، بنابراین، پیامبر(ص) برای تمام مسلمانانی که طلب رحمت خواهند کرد چون دعای او مستجاب است، طلب مغفرت او پذیرفته می‌شود و این همان شفاعت است (همان: ۶۱).

۵- «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...» (نساء/ ۶۴).

«اگر آنها هنگامی که به خودشان ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از خداوند آمرزش می‌خواستند و پیامبر(ص) برای آنها آمرزش می‌خواست، قطعاً خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند»

فخر رازی می‌گوید: در این آیه ذکری از توبه نشده و دلالت دارد بر اینکه هرگاه پیامبر(ص) از خداوند برای مؤمنی طلب مغفرت نماید، خداوند اجابت کرده، بنابراین طلب شفاعت پیامبر(ص) در حق صاحب کبیره - چه در دنیا و چه در آخرت - پذیرفته می‌شود (همان: ۶۱).

۷- مسلمانان بر شفاعت پیامبر(ص) اتفاق نظر دارند و تأثیر شفاعت یا در ترفیع درجه است یا در اسقاط کیفر صاحب کبیره. اولی باطل است، زیرا اگر چنین باشد، به هنگامی که ما بر محمد(ص) صلوات می‌فرستیم و از خداوند برای او طلب افزایش فضل می‌کنیم، پس شفیعان رسول خدا(ص) خواهیم بود و چون این قسم باطل است، قسم دوم ثابت و مقرر می‌گردد؛ یعنی تأثیر شفاعت در اسقاط کیفر خواهد بود.

شاید اعتراض شود که رتبه شفیع باید از مشفوع له بالاتر باشد؛ حال آنکه رتبه ما پایین‌تر است. لذا ما شفیع واقع نمی‌شویم، اما در پاسخ به این اعتراض باید گفت شفیع مأخوذ از شفع است که در آن رتبه معتبر نیست (همان: ۶۱).

در اینجا فخر رازی چون معتقد است که ما نمی‌توانیم شفیع حضرت باشیم، پس شفاعت برای ترفیع درجه را رد می‌کند. این سخن فخر رازی با آنچه در کتاب /ربعین در بحث شفاعت گفته است، سازگار نیست. وی در آنجا پذیرفته است که شفاعت در ارتفاع درجه هم امکان پذیر است، ولی در این جا رد کرده است (رازی، ۲۴۵: ۱۴۱۰).

۸- اخباری هست که بر حصول شفاعت برای اهل کبیره دلالت دارد؛ از جمله اینکه: پیامبر(ص) می‌فرمایند: «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی» (الترمذی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۳۲۹).

قاضی عبدالجبار به استدلال با این حدیث اعتراض کرده است که خبر واحد مفید یقین نیست و از طرف دیگر صاحب کبیره تنها به صاحب گناه کبیره اطلاق نمی‌شود بلکه ممکن است منظور، صاحبان طاعت کبیره باشد (عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۷۶۹).

فخر رازی در پاسخ می‌گوید: درست است که این حدیث خبر واحد است، ولی تعلق شفاعت به اصحاب کبیره تنها مضمون این خبر واحد نیست و احادیث دیگری نیز در این زمینه وارد شده است که اصل موضوع را اثبات می‌کند؛ هر چند خبرها همه واحدند. از طرف دیگر، الكبائر با الف و لام مفید عموم است. پس این خبر شفاعت را هم برای صاحبان طاعت کبیره و هم برای مرتکبان گناه کبیره اثبات می‌کند (فخر رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۶۳).

علاوه بر این، احادیث دیگری نیز در باب شفاعت وارد شده که تمام این تأویلات ناروا را ساقط می‌کند (همان: ۶۳-۶۵).

این نظر فخر مورد نقد است، زیرا (ال) می‌تواند (ال) معرفه باشد، پس دیگر مفید عموم نیست (الهاشمی، ۱۳۶۸: ۱۳۲).

اما در کنار احادیثی که شفاعت برای مرتکب کبیره را اثبات می‌کند، حدیثی دیگر از امام صادق(ع) روایت شده که از ایشان پرسیدند: «آیا مؤمن شفاعت می‌کند؟ فرمودند: آری، سپس یکی از اهل تسنن از آن حضرت پرسید: آیا شخص مؤمن نیازی به شفاعت رسول گرامی(ص) دارد؟

آن حضرت فرمود: آری، زیرا مؤمنان هم گناه و خطا دارند و همه افراد در روز قیامت به شفاعت محمد(ص) نیازمندند» (سبحانی ج ۸، ۱۳۸۳: ۴۰۳).

سبحانی می‌گوید: در واقع، جمع میان این دو دسته روایات به این است که بگوییم رسول اکرم(ص) دو گونه شفاعت دارند:

الف- شفاعتی که عمومی است و دامنه‌اش همه افراد، حتی پیامبران را هم در بر می‌گیرد و نتیجه آن ترفیع درجه و نیل به مقامات بالا خواهد بود.

ب- شفاعت به معنای خاص که مربوط به گناهکارانی است که بدون توبه از دنیا رفته باشند (همان: ۴۰۹).

نتیجه

با توجه به مطالب گفته شده پیرامون شفاعت و دیدگاه عبدالجبار و فخر رازی پیرامون آن باید به این نکته توجه کرد که نتیجه گیری صحیح از آیات قرآن و از جمله در مورد آیات پیرامون شفاعت به این بستگی دارد که تمام آیات شفاعت به دقت بررسی شود و از مجموع، نتیجه واحدی که هدف همه آیات است، گرفته شود. بسیار خطاست که از میان همه آیات شفاعت با یک آیه بر مدعای خویش استدلال کنیم و از آیات دیگر چشم پوشیم یا بدون توجه به فرمایش های مفسران حقیقی و معصوم قرآن به تفسیر و برداشت از آیات پردازیم. لغزش هایی که در اطراف شفاعت وجود دارد، معلول چنین بررسی ناقص و نارواست که قاضی عبدالجبار و گروه معتزله مرتکب آن شده اند. آنان با پیشداوری هایی که در این زمینه داشته اند، از قبیل بخشیده نشدن مرتکب گناه کبیره و مخلد بودن او در آتش، به تفسیر و تاویل ناروای آیات شفاعت دست زده اند و به جای بررسی دقیق همه آیات و توجه به ظاهر آیات به این نتیجه رسیده اند که شفاعت در حق مؤمنان است و برای ترفیع درجه ایشان است.

همچنین، فخر رازی بدون توجه به احادیث و روایات معتبر در مورد ولایت امامان معصوم (ع) شفاعت را منحصر به پیامبر (ص) و شرط مشمول شفاعت واقع شدن صاحبان کبیره را اعتقاد ظاهری به توحید و اسلام دانسته، ولی طبق احادیث پیشوایان معصوم (ع) اعتقاد حقیقی به توحید و اسلام، تنها به

شرط ارتباط و پیوند روحی و محبت نسبت به اولیای الهی، به ویژه امام هر زمانی (یعنی پذیرش ولایت ایشان) معنا پیدا می کند که شرط مورد شفاعت بزرگان دین واقع شدن نیز، همین است.

منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
- ۲- ابن عبدالقادر، محمد بن ابی بکر. (۱۴۱۴ق). مختار الصحاح، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳- ابن المنظور الفریقوی المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه.
- ۴- ابو نعیم حافظ، احمد بن عبدالله. (۱۳۷۵ق)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۵- الترمذی، محمد بن عیسی. (۱۴۰۲ق). سنن الترمذی، بیروت: دارالفکر.
- ۶) الهاشمی، احمد. (۱۳۶۸). جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۷) راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۷۳ق). مفردات الفاظ القرآن، تهران: مکتبه البوذر جمهری المصطفوی.
- ۸- سبحانی، جعفر. (۱۳۸۳). منشور جاوید، ج ۸، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۹- _____ . (۱۳۹۰). فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۴، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۱۰- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی. (۱۳۶۲). انصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۱- _____ . (۱۳۸۹). مالی، ترجمه محمد علی سلطانی، تهران: ارمغان طوبی.

- ۱۲- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۳۷۱). تفسیر کبیر، تهران: اساطیر.
- ۱۳- _____ . (۱۴۱۰ ق). الاربعین فی اصول الدین، قاهره: مکتبه الکلیات الازهریه.
- ۱۴- قاضی عبدالجبار. (۱۴۰۸ ق). شرح الاصول الخمسه، قاهره: چاپ عبدالکریم عثمان.
- ۱۵- _____ . (۱۲۸۶ ق). متشابه القرآن، قاهره: دار النصر للطباعه.
- ۱۶- کلینی رازی، محمد. (۱۳۸۵). اصول کافی، قم: انتشارات قائم آل محمد.
- ۱۷- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ ق). بحار الانوار، بیروت: دارالوفاء.
- ۱۸- مفید، ابو عبدالله. (۱۴۱۴ ق). اوائل المقالات، تهران: چاپ سنگی.
- ۱۹- مک درموت، مارتین. (۱۳۸۴). اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد. (۱۳۸۶). الفائق فی اصول الدین، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.